

پیر میاست

هیچ پادشاهی و خداوند فرمانی را از داشتن و
دانشین این دفتر (سیاست‌نامه) چاره نیست
دهید مغربی

در روزگار ما، در میان مردان سیاست، غالباً از ژنرال شارل دوگل رئیس
جمهور سالخورد فرانسه بعنوان سربازی پیر و یکی از سیاست‌پردازان مجرب و
بصیر نام می‌برند. بخصوص که وی توانسته است بارها از معرکه‌های دشوار پیروز
بیرون آید. وقایع هشتم ماه مه ۱۹۶۸ و اعتصاب چند میلیون نفری - که در آن کشور
روی داد و کار به تجدید انتخابات کشید و باز دوگل برقرار ماند - نام او را بیشتر
بر سر زبانها انداخت. در میان مطبوعات فارسی نیز ماهنامه «نگین» تصویری از
دوگل بر پشت جلد خود چاپ کرد که در تلاش بود قایقی را از میان امواج خروشان
سلامت به ساحل رساند، و با الهام از کتاب معروف ارنست همینگوی زیر تصویر
نوشته شده بود: «پیر مرد و دریا»^۱.

در ایامی که در مطبوعات و خبرگزاریهای دنیا همه جا سخن از فرانسه و دوگل

۱- شماره ۳۷ خردادماه ۱۳۴۷ مجله نگین. منظور کتاب The Old Man and the Sea ←

بود حتی برخی از صاحب نظران جوش و خروش فرانسویان را در تلاش اخیر با انقلابات بزرگ و پیشین آن کشور مقایسه می کردند، بمناسبتی کتاب «سیاست نامه» اثر معروف خواجه نظام الملک طوسی را از نظر می گذراندم و در شیوهٔ مملکتداری این «بیر سیاست» - که روزگاری دراز با اقتدار وزارت و حکومت کرده است - می اندیشیدم. این یادداشتها حاصل تأملی است در این کتاب و یادی است از سیاست شناسی معروف که او نیز در دنیای عصر خود به قدرت و مملکتداری بلند آوازه بود.

زندگی خواجه نظام الملک از لحاظ تجاربی که در کشورداری حاصل کرده و بخصوص از نظر طول مدت وزارت و وسعت حوزهٔ حکومت بسیار مشخص و کم نظیر است. کافی است گفته شود که وی مدت سی سال وزیر مقتدر آل ارسلان و ملکشاه سلجوقی بود از ۴۵۵ تا ۴۸۵ هجری^۲ و «قلبر و حکومت ایران را چنان وسیع کرد که در کلیهٔ این هزار و سیصد سالهٔ تاریخ اسلام نظیر آن در ایران دیده نشده است و در تمام نواحی و ممالک اکاشغر و اوزگند و ماوراءالنهر و خوارزم و

اثر ارنست همینگ وی Ernest Hemingway است که بنام ۱۹۵۳ نوشت و در همان سال جایزهٔ پولیتزر و سال بعد (۱۹۵۴) جایزهٔ نوبل بدان تعلق گرفت. این کتاب به نام «مرد بیر و دریا» به فارسی نیز ترجمه شده است توسط آقای یحییوی، تهران ۱۳۳۲.

۲- رك: نائم الاسحار من لطائف الاخبار، تصحیح میر جلال الدین ارموی «محدث»، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۸، ص ۴۹؛ آثار الوزراء، تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی، تصحیح محدث، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۷، ص ۲۰۷؛ تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۹۰۵.

خراسان و سیستان و کرمان و فارس و عراق عجم و عراق عرب و مازندران و آذربایجان و ارمنستان و حران و گرجستان و شام و بیت المقدس و انطاکیه جایی نبود که در انجام دادن امر او اندک تأخیری روا دارند. دو سلطان مذکور - که بزرگترین سلاطین سلجوقی بودند - آراء و تصرفات او را اطاعت می نمودند.... و غالباً خلفای عباسی از اراده او سر نمی پیچیدند. شاهان روم و غزنه در سایه حمایت او می زیستند. سلطان عرب در رکاب او پیاده رفت و ستم اسب او را بوسید. ملوک اطراف نامه های او را بر سر و چشم می گذاشتند و پوشیدن خلعت او را تشریف می دانستند»^۳.

خواجه هفتاد و هفت سال عمر کرد و از وقتی که در جوانی دبیری ابوعلی ابن شاذان حکمران بلخ را عهده دار بود و بعد دبیر الپ ارسلان شد تا پایان زندگی، یعنی قسمت عمده عمرش، در کار سیاست گذشت. آن هم بصورتی که در وزارت جمیع کارها را زیر نظر داشت و همه کاره بود چندان که همه شهرت و پیشرفت دولت ترکان سلجوقی را از برکت کارگذاری او شمرده اند. هم در آن روزگار و هم پس از او.

رساله جامع علوم انسانی

۳- از افادات استاد مجتبی مینوی. چند سال پیش آقای مجتبی مینوی در دانشگاه مشهد تحت عنوان «مجملی از احوال ایران در دوران نظام الملك طوسی» نطقی کردند که هنوز چاپ و منتشر نشده است. در اینجا هر وقت نقل قولی، بی ذکر ماخذ، از ایشان می شود از بیاناتشان در آن سخنرانی است که نویسنده این سطور نیز از آن مستفید بوده است.

۴- معزی گفته است:

تو آن خجسته وزیری که از کفایت تو کشیده دولت سلجوق سر به علین

(دیوان معزی ۶۰۲)

۵- رك: عباس اقبال، سیاست نامه، از انتشارات وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۲۰.

مقدمه «ج - د»؛ تاریخ ادبیات در ایران ۹۰۵/۲.

نظام السلك از مرتبه‌ای ساده به این عظمت مقام رسیده بود. به قول خود او وقتی در جوانی بغیر از سه دینار نداشت و چهار دینار دیگر وام کرد تا توانست اسبی به هفت دینار بخرد و بعدها در ایام وزارت وقتی خیر آوردند پانصد اسب عربی او در آب غرق شده‌اند از این زیان خم به ابرو نیاورد. در شرح حال او داستانی آورده‌اند که حتی در ابتدای خدمت در دستگاه الپ‌ارسلان و پیش از احراز مقام وزارت وقتی قرار شد در سفری همراه موکب سلطان برود «خواجه دستگاهی چنان نداشت که در آن سفر با ترتیب توانستی رفت، بغایت غمناک شد» تا سرانجام دست یافتن بر زر مرد ناینبایی در مسجدی مشکل او را آسان کرد.

ابوعلی حسن مردی بود دهقان زاده. جدش اسحق دهقانی بود در بیهق و پدرش ابوالحسن علی وقتی ترقی کرد و به خدمت ابوالفضل سوری بن السعتر، حاکم خراسان از طرف غزنویان، درآمد عمل و بنداری ملوس را عهده‌دار شد و به قول هندو شاه نخجوانی «پدرش خدمت کردی اما حاصل خدمت به خرج او و فاقانودی»^۹. دیری نکشید که این دهقان زاده خراسانی بزرگترین مرد سیاسی روزگار شد. فرجام

۶- تجارب السلف، تألیف هندو شاه بن سجرین عبدالله صاحب نخجوانی، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۳، ص ۲۶۸ - ۲۶۹.

۷- تجارب السلف ۲۷۸؛ دستورالوزراء، تألیف غیاث‌الدین بن همادالدین معروف به خوندمیر، تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۷، ص ۱۵۲ - ۱۵۳.

۸- «طبقه دهقانان در ایران قبل از اسلام و در مدت چند قرن صدر اسلام عبارت از ملاکین درجه دوم بودند که جزء آزادگان و مردمان اصیل و نجیب محسوب می‌شدند.» (مجتبی مینوی). نیز رک: دکتر ذبیح‌الله منقا، حماسه‌سرایان در ایران ۶۲ - ۶۳، تهران ۱۳۳۳ : 253 - 254، EI (2), II, Lambton.

کار خواجه نیز عبرت آموز بود . اقتدارش پایان گرفت تا کشته شد. غرض آن که وی همه مراحل را گذرانده بود. جهان و مردم جهان را می شناخت از این رو در جهان داری توفیق یافت .

حسن نظام الملک در سال ۴۰۸ هجری در نوغان از قراء رادکان طوس به دنیا آمد . در همان جا تحصیل کرد و قرآن آموخت سپس در دیگر شهرهای خراسان مثل طوس و مرو و نیشابور غربی و فقه شافعی و حدیث یاد گرفت. از هوشمندی او در کودکی و نوجوانیش سخن گفته اند . در بیست سالگی هم از علوم شرعی بهره ای کافی یافته بود و هم دبیری تمام و شایسته بود از این رو توانست نظر چغری بیک برادر طغرل سلجوقی را جلب کند و بعد دبیر و همه کاره پسر او الپ ارسلان شد . الپ ارسلان در حکومت خود بر خراسان خواجه را وزیر خویش کرد (۴۵۱ هـ .) تا به سلطنت رسید و در سال ۴۵۵ هـ . بجای عمیدالملک کندری ، وزارت مسالک سلجوقی را برعهده وی گذاشت^{۱۰} و نظام الملک این مقام بزرگ را تا اواخر عمر عهده دار بود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خواجه را «تاج الحضرتین» خوانده اند که در عهد دو سلطان وزارت می کرد . «اورا از دارالخلافة رضی امیر المؤمنین لقب نهادند و هیچ کس را از وزراء ، خلفاء لقب نداده بودند»^{۱۱} .

نظام الملک تنها در کار سیاست و تدبیر اهل قلم توانا نبود علاوه بر آن که

۱۰- تجارب السلف ۲۶۶ - ۲۶۷ ؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۵۰ - ۱۵۱ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ۹۰۵/۲ .

۱۱- آثارالوزراء ۲۰۷ ؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۵۸ . لامعی گرگانی وی را بدین لقب چنین ستوده است :

«در اکثر علوم صاحب وقوف و باخبر» بود^{۱۲} «همچنان که به تدبیر امور دیوان و ولایت اشتغال می نمود به ترتیب سپاه و تعیبه لشکرها قیام می فرمود»^{۱۳}. حتی در جنگها خود همراه پسران و غلامانش بر مقدمه لشکر می جنگید و خطر را مردانه پذیره می شد^{۱۴}.

خواجه دوازده پسر داشت و دامادان و پیوستگان بسیار. به هر يك از فرزندان و خویشان و غلامانش ایالت و حکومتی سپرده بود و بدین ترتیب هم کسان خود را به جاه و نعمت رسانده بود و هم سراسر قلمرو حکومت سلجوقی را زیر نفوذ و نگین خویش داشت و فرمانش در همه جا روان بود^{۱۵}. داستان معروف حواله نوشتن اجرت کشتیبانان جیحون به انطاکیه شام که در غالب کتابها آمده^{۱۶} و نظام الملك خواسته است وسعت مملکت و نفاذ امر سلطان، و با درحقیقت از آن خویش را نشان دهد - نموداری دیگر از اهمیت موقع و مقام اوست.

به روایتی دیگر خواجه چو چو که دو هزار غلام داشت چنگران که وقتی دشمنانش

رتال جامع علوم انسانی

خورشید روزگار ستوده نظام ملک
 زمین جهان و زمین زمان زینت زمین
 فریاد مسلمین ، رضی میر مؤمنین
 بحر "اذا تحرك" طورا اذا سكن
 دیوان لامعی ۱۵۳

۱۲- آثار الوزرا، ۲۰۷.

۱۳- تائمه الاسحار ۵۰؛ آثار الوزرا، ۲۰۷.

۱۴- تجارب السلف ۲۶۷؛ آثار الوزرا، ۲۰۷؛ دستور الوزرا، خوندمیر ۱۵۶؛ دستور الوزرا، واعظ اشراقی، تصحیح اسمعیل واعظ جوانی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۰؛ تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری ص ۱۴۱، تصحیح مرتضی مدرس کیلانی، تهران ۱۳۴۰.

ملکشاه را بیم دادند که وی با این کثرت غلامان سودای مخالفت در سر دارد و خواجه به تدبیری نیکو این بداندیشی را چاره کرد^{۱۵}. «غلامان نظام السلك طوسی حتی بعد از مرگ صاحب خویش قدرت خود را از دست ندادند و همین غلامانند که برکیارق را هنگام فرار از اصفهان حمایت کردند و او را که در حیات نظام السلك مورد حمایت آن وزیر مقتدر بود پیروی از همان سیاست در برابر محمود بن ملکشاه تقویت نمودند و از اصفهان به ساوه و آوه نزد اتابک گشتکین جاندار - که اتابک برکیارق بود - بردند تا او را بهری برد و بر تخت سلطنت نشاند»^{۱۶}.

از طرفی دیگر خواجه با روح مذهبی که خود داشت و نیز از طریق احترام زهاد و علما و مشایخ و حشر و نشر با ایشان در محافل روحانی تقوّد و حشمت فراوان کسب کرد. دستگیری مستمندان و بخشش و گشاده دستی و احداث بقاع خیر و تعیین اوقاف بر آنها نیز بر این حیثیت او می افزود^{۱۷}. اگر رواج تعصب و اعتقاد فراوان مسلمانان آن روزگار را به مسائل دینی در نظر بگیریم و به یاد بیاوریم که دین و مذهب مهمترین موضوع آن عصر بود، آن وقت اهمیت تقوّد معنوی و مذهبی نظام السلك را بهتر در می یابیم. *رسال جامع علوم انسانی* گروهی دیگر که در این زمان در جامعه تقوّدشان روز افزون بود متصوفه بودند.

۱۵- رك: آثار الوزراء، ۲۰۸

۱۶- تاریخ ادبیات در ایران ۲/۷۰ به نقل از راحة الصدور، ۱۴۰، طبع لندن ۱۹۲۱ و تاریخ دولة آل سلجوق تألیف عمادالدین محمد اصفهانی اختصار فتح بن علی البنداری اصفهانی، طبع مصر ۱۹۰۰ میلادی، ص ۷۶.

۱۷- نسائم الاسحار ۴۹ - ۵۰ : تجارب السلف ۲۶۷ : آثار الوزراء، ۲۰۷؛ دستورالوزراء،

نظام الملك به این دسته نیز بسیار توجه داشت. معزی درباره او گفته است: «ازائمه و متصوفه به هیچ کس نمی پرداخت»^{۱۸} و راست بود. هر سال به ایشان اتفاق می کرد و مخارجشان را تأمین می نمود و به ایجاد خانقاهها اهتمام داشت و به مشایخ صوفیه اعتقاد می ورزید. حتی او را مرید ابوسعید ابی الخیر شمرده اند^{۱۹}. بدیهی است این عوامل بر حسن وجهه او در نظر مسلمانان و صوفی منشان می افزود.

کار بزرگ دیگر خواجه احداث مدارس نظامیه بود. راست است که ایجاد مدارس در دنیای اسلام پیش از او سابقه داشت و او مبتکر این کار نبود ولی به اعتقاد عموم وی نخستین کسی است که نظام جدیدی در امر تعلیم و تربیت پدید آورد و آن برقرار کردن راتبه و مقرری مرتب و تعیین مسکن برای طالب علمان بود و نیز تأمین محل سکونت و مخارج مدرسان. در حقیقت نظامیه ها مدارس شبانروزی مجهزی بشمار می رفت که در آنها وسایل فراغ بال و مطالعه و تحصیل معلّمان و شاگردان فراهم بود. از مشهورترین این مدارس در نظامیه نیشابور و بغداد است. در نظامیه نیشابور مدت سی سال هر روز سیصد تن از طلاب برای استماع درس امام الحرمین ابوالعالی عبدالملك بن عبدالله الجوینی (م. ۴۷۸ هـ) حاضر می شدند که از میان همین مستفیدان امام محمد غزالی به کمال شهرت رسید^{۲۰}. نظامیه بغداد (تأسیس ۴۵۷ - ۴۵۹) موقوفاتی از نوع بازارها، گرمابه ها، دکانها، و ضیاع برای مزد

۱۸- چهارمقاله ۸۳، تصحیح دکتر محمد معین، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۴؛

نیز رك: وفيات الاعیان ۱/۳۹۶.

۱۹- اسرار التوحید ۱۹۳ - ۱۹۵، ۳۷۲، ۳۷۳، تصحیح دکتر ذبیح الله صفا، تهران

۱۳۳۲. نیز رك: تاریخ ادبیات در ایران ۲/۲۲۹.

۲۰- تاریخ ادبیات در ایران ۲/۲۳۵ - ۲۳۶.

کارکنان و استادان و مخارج شاگردان داشت و نیز دارای کتابخانه‌ای معتبر و متولی و استادان و معیدان^{۲۱} و کتابداران و دربانان و خادمان بسیار بود. هر سال پانزده هزار دینار خرج استادان و شاگردان می‌شد. و شش هزار شاگرد در آن بسر می‌بردند و به تحصیل صرف و نحو و لغت و فنون ادبی و فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم شرعی می‌پرداختند.

خواجه نظامیه‌هایی دیگر نیز در بصره، اصفهان، بلخ، هرات، مرو، و موصل ایجاد کرد. بسیاری از دانشمندان بزرگ و معاریف قرن پنجم و ششم و هفتم هجری از استادان و کتابداران یا درس‌خواندگان نظامیه‌ها هستند. اقدام نظام‌الملک دیگر بزرگان عصر را نیز به تأسیس مدارس برانگیخت یا بقصد تحصیل ثواب اخروی، یا برای تحکیم موقع اجتماعی خود و یا بمنظور رقابت بانظام‌الملک بدین کار دست زدند چنان که تاج‌الملک قسی (م. ۴۸۶) رقیب مشهور خواجه مدرسه تاجیه را بتقلید نظامیه بغداد احداث کرد و نیز ملک‌شاه سلجوقی در محله کران اصفهان مدرسه‌ای دیگر ساخت و دیگران هم بخصوص در بغداد مدارس^{۲۲} بوجود آوردند و در دیگر شهرها^{۲۳}.

تأسیس نظامیه‌ها در شهرهای مهم اسلامی آن روزگار و تأمین مخارج معیشت مدرسان و شاگردان و انتخاب و استخدام آنان و تعیین برنامه درسی معینی - که

۲۱- «معید که بنی تکرار کننده است موظف بود درسی را که مدرس می‌گفت دوباره بر محصلان فروخواند و مشکلات شاگردان را مرتفع سازد. معیدان نظامیه مانند استادان مردمی دانشمند و بزرگ بوده و گاه از این‌درجه به درجه استادی می‌رسیده‌اند» تاریخ ادبیات در ایران ۲/ ۲۴۸، ۲۳۸.

۲۲- تاریخ ادبیات در ایران ۲/ ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۰.

درحقیقت موافق عقیده شافعیه و خاص این دسته بود - اگرچه از اعتقاد مذهبی
خواجه و علاقه او به نشر فرهنگ اسلامی سرچشمه می گرفت ، به افزایش نفوذ او
در میان طبقه تحصیل کرده نیز می افزود زیرا او لا مدرس و شاگرد درحقیقت مطابق
نظر او برگزیده می شدند و حقوق بگیر خواجه بودند و مطیع فرمان او^{۲۳} . در نتیجه
هرسال گروه کثیری از طالب علمان موافق برنامه ای که او خواسته و پسندیده بود
تربیت می یافتند. از طرف دیگر نیز تولید نظامیه بغداد را پسران خواجه برعهده داشتند
و متولیان دیگر مدارس هم از برکشیدگان او بودند و ایشان اداره مدارس از جمله
انتصاب مدرسان را در اختیار داشتند و این دستگاههای مهم و مؤثر را مطابق نظر
خواجه می گرداندند^{۲۴} . به عبارت دیگر نظام آموزشی مسلک نیز ، مانند دیگر
کارها ، در طی دوران طولانی وزارت نظام السلك چنان که او می خواست برقرار بود
و همان عقاید و مطالبی که او معین کرده بود به مردم تعلیم می شد .

با همه اهمیتی که تأسیس نظامیه ها دارد این نکته را نمی توان نادیده گرفت
که در این مدارس فکر زنده کمتر پرورش می یافت . ایجاد مدرسه البته کاری

۲۳ - اگرچه گاه در میان آنان کسانی مانند ابواسحق فیروزآبادی مدرس نظامیه پیدا
می شدند که در جواب استفتاء کتبی در باب حسن اعتقاد و ایمان وی به راحت بنویسد :
«حسن خیر الظلمة» ، رك : تجارب السلف ۲۷۷ ؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۷ - ۱۶۸ .

۲۴ - در باب نظامیه ها ، رك : تاریخ ادبیات در ایران ۲/۲۳۴ - ۲۴۰ ؛ ابن خلکان ،
وفیات الاعیان ۱/۳۹۶ ، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ، قاهره ۱۳۶۷ ؛ تاج الدین
سبکی ، طبقات الشافعیة الكبرى ۳/۱۳۷ چاپ مصر ؛ سعید نفیسی : نظامیه بغداد ، مجله مهر
۱۱۷/۲ - ۱۲۷ ؛ دکتر ذبیح الله صفا : تاریخ تعلیم و تربیت در ایران ، مجله مهر ۴/۴۲ - ۴۳
Johs Pedersen, EI (1), III, 404 ؛ تجارب السلف ۲۶۹ - ۲۷۱ ؛ دستورالوزراء خوندمیر

ارجمندست ولی مهتر ازان این است که در مدرسه چه تدریس می شود و تا چه حد فکر و ذهن را می شکفاند و به حقیقت رهبری می کند. اختصاص نظامیه ها به معلمان و شاگردان شافعی مذهب سبب شده بود که در مدرسه بر روی دیگر مذاهب مسدود باشد و دیگران را نیز به ایجاد مدارس خاص هم مذهبان خود برانگیزد^{۲۵}. ترتیب تحصیل در نظامیه خود نوعی تعصب به مذهب شافعی و رد دیگر مذاهب را در شاگردان پدید می آورد. بعلاوه «در مدارسی که از قرن پنجم به بعد در خراسان سپس در عراق و سایر ممالک اسلامی ایجاد شد تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود و جز ادبیات و علوم دینی چیزی تدریس و تحصیل نمی شد و این امر طبعاً از رونق و رواج علوم عقلی و توجه طلاب به آنها می کاست»^{۲۶}. نظامیه ها نیز همین حال را داشت در نتیجه تحصیل کردگان در این مدارس از آنچه موجب روشنی فکر و مستلزم بحث و اظهار نظر و استدلال بود محروم بودند و با نوعی محدودیت فکری در سطح علوم نقلی بار می آمدند تا سرانجام می رسیدیم به دوره ای که به تعبیر شادروان محمد علی فروغی فضلی ما هم به همان جنود و رکود قرون وسطائی اروپاییان گرفتار می آیند^{۲۷}.

بدین طریق خواجه از هر حیث نفیض مملکت را در دست داشت و حتی «سلطان مطیع اشاره او» بود^{۲۸}. بدیهی است این مایه اقتدار و دخالت و اختیار را ملک شاه

-
- ۲۵- مانند مدرسه سوق العمید و مدرسه تشیه که خاص حنفیه بغداد بود، تاریخ ادبیات در ایران ۲/۲۴۶.
- ۲۶- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ۱/۱۳۶-۱۳۷، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۶.
- ۲۷- سیر حکمت در اروپا ۱/۱۱۱.
- ۲۸- تجارب السلف ۲۶۸.

نمی توانست تحمل کند بخصوص که معاندان خواجه بی کار نبودند و دائم بر ضد او سعایت می کردند. از آن جمله ترکان خاتون هسر سلطان در صدد بود پس از مرگ ملک احمد پسر ارشدش - که ولیعهد بود - محمود فرزند خردسالش بجای او برگزیده شود و خواجه مصلحت مملکت را دران می دید که برکیارق پسر زبیده خاتون - که از دیگر پسران سلطان بزرگتر بود - بدین مقام انتخاب گردد. ملک شاه هم در باطن با خواجه همداستان بود ولی ترکان خاتون در صدد برانداختن خواجه و وزارت تاج الملک برآمد که از او و فرزندش محمود طرفداری می کرد^{۲۹}. مخالفان هر روز سلطان را از خواجه برحذر می داشتند که همه کسان و طرفداران خود را به کارها گماشته است و سلطان از خود اختیاری ندارد. این سخن خلاف هم نبود. اندک اندک عنایت ملک شاه نسبت به نظام الملک کاهش گرفت. هواداران او بتدریج از کارها برکنار می شدند و گاه گاه اگر کسی به دادخواهی نزد سلطان می آمد ظلمی را که به او شده بود ملک شاه ناشی از قصور خواجه و دستگاه او می شمرد. از طرفی دیگر اسماعیلیان و ایبروان حسن سلیمان در ایران قوت گرفته و با کشتن مخالفان بیسی عظیم در دلها افکنده بودند چندان که خواجه به دفع آنان - که دشمن دین و مملکتشان می دانست - لشکر فرستاد. پیری و فرسودگی و ناتوانی نیز مزید بر علت شده بود و در دل خواجه آرزوی دامن فراییدن و گوشه ای گزیدن و به حج رفتن و عبادت کردن را بر می انگیخت. اما با همه دشمنیهای مخالفان و سالخوردگی و از دست دادن نیرو و توان شانه از زیر بار کار خالی نمی کرد. «شاید به علت این که قوام مملکت و نظام دین و دولت را به وجود خود منوط

می‌دانست و یقین داشت که اگر پای او از میان بدرود شیراز مملکت گسیخته خواهد شد و شاید هم که علاقه او به اولاد و کسان خودش - که مطلقاً پس از استعفای او از کار معزول می‌شدند و دچار فقرت می‌گردیدند - بر این ملاحظه عمومی علاوه شده بود. مسلماً پسران و دامادان و بستگان او - که وجود و اقتدار خواجه را حامی و حافظ مقام خود تشخیص می‌دادند - راضی نمی‌شدند که پای او از میان بدرود. «^{۳۰}

اندک اندک ملکشاه - که سلطنت و قدرت خود را در دست خواجه و کسانش می‌دید - در صدد عزل وی برآمد. اما از جمله اموری که مانع این مقصود می‌شد «علاقه شدید جماعتی از لشکریان بود به خاندان نظام‌السلک و از ایشان گروهی که غلامان نظامیه خوانده می‌شدند پاس سوابق نعمت را نسبت به مخدوم خود کمال وفاداری داشتند و مستعد آن بودند که با اندک بدرفتاری که در حق خواجه و کسان او بروز کند سر به شورش و طغیان بردارند»^{۳۱}.

وضع بدین منوال بود تا این که میان شمس‌السلک عثمان پسر خواجه - که حاکم مرو بود - با شحنة مرو از بندگان خاص سلطان نزاعی روی داد و عثمان شحنة را بگرفت و تخفیف کرد. شحنة به ملکشاه شکایت برد و او به نظام‌السلک پیغام فرستاد که «اگر در ملک شریکی آن حکم دیگرست و اگر تابع منی چرا حد خویش نگاه نمی‌داری و فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمی‌کنی که بر جهان مسلط شده‌اند تا حدی که حرمت بندگان ما نگاه نمی‌دارند اگر می‌خواهی بفرمایم

۳۰ - مجتبی مینوی

۳۱ - عباس اقبال: سیاست‌نامه، مقدمه «د»

که دوات^{۳۲} از پیش تو بر گیرند». «خواجه برنجید و درخشم شد و گفت با سلطان بگویند که تو نمی دانی که من در ملک شریک توام و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده ای دولت آن تاج بر این دوات بسته است هر گاه این دوات برداری آن تاج بردارند». بعد که اندکی خشم خواجه فرو نشست به پیغام آورندگان گفت: «این سخن از سر کوفتگی گفتم، شما اگر خواهید همین سخن را بعینه عرضه دارید و اگر خواهید شما را به آنچه مصلحت آید باتفاق بگویند». اگرچه اینان از طرف خواجه به حضرت سلطان اظهار فرمانبرداری کردند ولی یکی از ایشان حقیقت جواب خواجه را در خفا به عرض رسانید. بدیهی است روابط سلطان و خواجه دیگر تیره شده بود اما ملکشاه او را عزل نکرد اگرچه به قولی قدرتشن را سلب کردند^{۳۳}.

در همین سال (۴۸۵ هـ) ملکشاه از استهبان قصد سفر بغداد کرد. خواجه چند روز پس از حرکت وی و روبراه کردن کارها و نوشتن وصیت نامه اش^{۳۴} با عساری براه افتاد. در نزدیکی کرمانشاهان مردی در لباس سوزنیان چنین وانمود کرد که عریضه ای دارد و به خواجه نزدیک شد و به ضرب کارد او را بکشت (دهم رمضان سال ۴۸۵ هـ). ضایعه بحدی بزرگ بود که «خروش در لشکرگاه افتاد و مردم بهم برآمدند و سلطان سوار شد و مردم را ساکن گردانید»^{۳۵}. این بود پایان کار مردی

۳۲- «دوات بمعنی قلمدان استعمال شده است. مرسوم بوده است که قلمدان وزارت را به نشان تعیین کردن کسی به این منصب پیش او می فرستادند یا آن که عزل کردن او را به این طریق نشان می دادند که آن قلمدان را از پیش او برمی داشتند» مجتبی مینوی.

۳۳- تجارب السلف ۲۷۹ - ۲۸۰؛ دستورالوزراء خوندمیر ۱۶۵ - ۱۶۶؛ نائیب الاسحار ۵۱؛ آثارالوزراء ۲۰۹ - ۲۱۰.

۳۴- چهارمقاله ۱۲۶، با اشاره استاد مینوی.

۳۵- تجارب السلف ۲۸۰.

که روزی چنان بقدرت فرمان می راند!

در کشته شدن او عقاید متفاوت بود. قاتل او، بوطاهر ارآنی، از فدائیان اسماعیلی بود ولی برخی گمان می کردند که خواجه به دستور ملکشاه کشته شده است و پاره ای تاج الملك را در این کار مؤثر می شمردند. شاعران نیز در این باب اشاراتی کرده اند^{۳۶}. همین که بعد غلامان خواجه، تاج الملك قسی رقیب او را با کارد پاره پاره کرده اند^{۳۷} حکایت از این معنی دارد. و نیز در باب مرگ ملکشاه که کسی بعد صورت گرفت نوشته اند: «سلطان ملکشاه بعد از يك ماه جهان را وداع کرد و عقیب قتل خواجه وفات سلطان مستهان آمد چنانچه گویند: کردی، دیدی»^{۳۸}. حتی برخی پنداشته اند که سلطان را هم غلامان نظامیه با انتقام مسموم کرده اند^{۳۹}. امیر معزی که در مرگ خواجه و ملکشاه اشعاری سروده است اشاراتی پوشیده به ارتباط این وقایع بایکدیگر دارد^{۴۰}. و به قول سیف الدین عقیلی «سخن خواجه که در حق [ملکشاه] گفته بود که: دستار من و تاج تو هسرست، راست آمد»^{۴۱} و از این پس دوره افول ستاره اقبال ترکان سلجوقی آغاز شد اما علی رغم بدخواهان فرزندان و اعقاب نظام الملك هم

۳۶- رك: عباس اقبال: سیاست نامه، مقدمه «و»

۳۷- وفيات الاعیان ۱/۳۹۸: نائم الاسحار ۵۱

۳۸- نائم الاسحار ۵۱

۳۹- رك: عباس اقبال: سیاست نامه، مقدمه «و»

۴۰- رك: عباس اقبال: سیاست نامه، مقدمه «و-ز»: دیوان معزی ۴۰۵-۴۰۶، ۴۷۶

۴۱- آثار الوزراء ۲۱۱. نیز در باب نظام الملك، رك: وفيات الاعیان ۱/۳۹۵ - ۳۹۸:

تا مدتی در دستگاه چند سلطان منصب وزارت را در اختیار داشتند^{۴۲}.
 این قسمت از وصیت‌نامه خواجه - که نخست استاد مجتبی مینوی آن را یافته
 و معرفی کرده‌اند - یادکردنی است: «مرا در این دولت خدمت‌های پسندیده‌است و
 آثار مشهور، و اولیای نعمت را بر من حق نعمت، هرگز خلافتی نکرده‌ام و خیانتی
 روا نداشته‌ام و از شفقت و خدمتگاری هیچ بازنگرفتم و خزانه و رعیت آبادان
 داشتم، و مخالفان دولت را از پیش برداشتم، و جهان بعدل و انصاف و ایسی گذاشتم،
 آنچه کرده‌ام در صلاح دولت و مصلحت کافه رعیت، پس از وفات من ظاهر شود
 چون تدبیر جهان به دیگری منوط گردد، و تقدیر و قیاس و ظن من چنان است که
 هیچ کس پس من يك ماه شغل جهان بر نظام راست نتواند و ائذین»^{۴۳}.
 خلاصه‌ای از سرگذشت نظام الملك عرض شد اما حاصل تجارب او در کشور-
 داری در کتاب گران قدر سیر السلوك معروف به سیاست‌نامه منعکس است و از خلال
 سطور این کتاب بهتر می‌توان او را شناخت. *الموضوع الأصلي* این مقاله نیز بحث در
 باب موضوع و مندرجات این کتاب است *مع علوم الشانی*



سیاست‌نامه شامل عصاره افکار و عقاید و تجربه‌های نظام الملك در پایان
 زندگی است. نوعی خاطرات سیاسی و زبیری بزرگ است که در آن از بیان حوادث
 حیات خود صرف نظر کرده و بیشتر به راهنمایی و آموختن طریق مملکت‌داری
 پرداخته است. می‌دانیم که ملک‌شاه در سال ۴۷۹ هجری چند تن از «بزرگان دولت

۴۲- رك: تاريخ ادبيات در ايران ۲/۶۳.

۴۳- رك: مجتبی مینوی، از خزاین ترکیه، مجله دانشکده ادبیات [تهران]، سال

و پیران و دانایان» را بفرمود که در معنی مسلکت اندیشه کنند و آنچه را در روزگار وی پسندیده نیست یا شرط آن بجای آورده نمی‌شود و نیز رسمهای نیک پادشاهان گذشته را بقلم آورند و بر وی عرضه دارند تا آنرا دستور خویش و پیش چشم کند. بزرگان چنین کردند و از میان همه نوشته‌ها کتاب نظام‌الملک را پسندید و گفت: «من این کتاب را امام خویش کردم و بر این خواهم رفت»^{۴۴}. خواجه از این پس کتاب را - که نخست درسی و نه فصل بود - گاهگاه تکمیل می‌کرد و بر آن می‌افزود تا به پنجاه فصل رسید و هنگام سفر آخر خود به بغداد، آنرا به محمد مغربی نویسنده کتابهای خاص سلطان سپرد تا به خطی روشن بنویسد و اگر خواجه را عسر به پایان رسد بصورت کامل به سلطان عرضه کند^{۴۵}.

بدین سبب گفته شد سیاست‌نامه چکیده اندیشه‌ها و سلیقه‌های خواجه را دربر دارد بخصوص که خود دران تجدید نظر و تأمل کافی کرده‌است. البته کتابی که محمد مغربی فراهم آورد و پس از قتل خواجه و مرگ ملکشاه در زمان سلطنت محمدبن ملکشاه (۴۹۲ - ۵۱۱) که زمانه مقتضی بود - بر او عرضه نمود، عین نوشته خواجه نبود و دران تغییراتی پدید آورد یعنی درحقیقت کتاب پس از کشته شدن خواجه مدون شده‌است. اما در هر حال آنچه امروز برای ما مانده با همه دگرگونی‌هایی که دران روی داده مهمترین یادگار و بهترین سند از روزگار خواجه نظام‌الملک و طرز تفکر و شیوه حکومت اوست.

سیاست‌نامه پنجاه فصل دارد در موضوعات متنوع. البته به این کتاب بعنوان

۴۴- سیرالملوک (سیاست‌نامه) ص ۴۳ تصحیح هیوبرت دارک، از انتشارات پنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰

۴۵- سیاست‌نامه ۱۰، ۳۰۷

يك تاريخ محض نبايد نگرست بخصوص كه اشتباهات تاريخي در آن ديده مي شود ولي فوايد تاريخي بسيار از آن مي توان حاصل كرد^{۴۶} و اهميت آن بيش از ديگر نوشته هايي است از قبيل وصايات نظام الملك يا دستورالوزارة ، و قانون الملك كه به خواجه منسوب است .

هر يك از فصول پنجاه گانه و مطالب گوناگون كتاب سير الملوك گوشه اي از وضع حكومت و سازمان اداري و طبقات اجتماعي و آداب و رسوم آن روزگار را بخوبي روشن مي كند و از اين نظر بسيار مهم است. از اين قبيل است آنچه در مباحث زيرين در كتاب آمده: مسأله اقطاع^{۴۷}، اهميت كار قضات و حدود اختيارات آنان^{۴۸}، محتسب و كارهاي او^{۴۹}، مشرفان و وظائفشان^{۵۰}، اهميت كار صاحب خيران و منهيان^{۵۱}، جاسوس فرستادن^{۵۲}، فرستادن پيكان^{۵۳}، احتياط كردن پروانه ها در مستي و هشياري^{۵۴}، وكيل خاص^{۵۵}، نديمان و شرايط نديسي^{۵۶}، مفردان و برگ و ساز آنان^{۵۷}، سلاحهاي مرصع براي شورشها^{۵۸}، احوال رؤسولان و دقائق كار

سال چهارم علوم انساني

- ۴۶- عباس اقبال : سياست نامه ، مقدمه « ط » : تاريخ ادبيات در ايران ۹۰۶/۲
- ۴۷- سياست نامه ۴۱
- ۴۸- سياست نامه ۵۳ ، ۵۶
- ۴۹- سياست نامه ۵۶
- ۵۰- سياست نامه ۷۸ . مشرف : مفتش
- ۵۱- سياست نامه ۷۹-۸۰ . منهي : خبر گزار
- ۵۲- سياست نامه ۹۴
- ۵۳- سياست نامه ۱۱۰
- ۵۴- سياست نامه ۱۱۱ . پروانه : حكم ، برات ، حواله
- ۵۵- سياست نامه ۱۱۲
- ۵۶- سياست نامه ۱۱۳ - ۱۱۵
- ۵۷- سياست نامه ۱۱۸
- ۵۸- سياست نامه ۱۱۹

ایشان^{۵۹}، نوا ستدن و مقیم داشتن بر درگاه^{۶۰}، تربیت غلامان سرای^{۶۱}، ترتیب بار دادن خاص و عام^{۶۲}، ترتیب ایستادن بندگان و چاکران بوقت خدمت^{۶۳}، در تجلیل ساختن معروفان^{۶۴}، امیر حرس و موقع او در نظر مردم^{۶۵}...

البته نخست این نکته را باید در نظر داشت که آنچه در این کتاب می خوانیم نمودار طرز فکر و عقیده نظام الملك است به عبارت دیگر استنباط و درك اوست از مسائل سیاسی و اجتماعی آن عصر یعنی به هر موضوع از زاویه مخصوص نظرگاه خود نگریسته و در آن باب اظهار نظر کرده است پس در حقیقت انعکاس افکار خواجه را در هر زمینه ای می توان دید.

پیش از این گفته شد که نظام الملك مردی بود با تربیتی مذهبی و پایند به معتقدات خویش. همه نوشته اند که اهل طاعت و عبادت بود و فرزندان را نیز به این کار و بزرگداشت علمای دین سفارش می کرد^{۶۶}. حتی به روایتی در مذاکره ای با ملکشاه اتفاق به فقرا و مساکین و علما و فضلا را در بقا و وسعت ملك مؤثرتر از افزایش مستمری لشکریان^{۶۷} و اصولاً در آن عهد منشأ بسیاری از وقایع مهم عصر و همداستانیها و اختلافات حتی نزاعها و خونریزیها و جنگها مسائل مذهبی بود. بنا بر این خواجه نیز در این باب به طرفی می گرایید که بدان اعتقاد داشت یعنی مذهب

۵۹- سیاست نامه ۱۲۱ - ۱۲۲ ، ۱۲۴

۶۰- سیاست نامه ۱۳۰. نوا : گروگان

۶۱- سیاست نامه ۱۳۳

۶۲- سیاست نامه ۱۵۱

۶۳- سیاست نامه ۱۵۵

۶۴- سیاست نامه ۱۵۶

۶۵- سیاست نامه ۱۷۲ . امیر حرس : رئیس پاسبانان ، رك : سیاست نامه ۳۳۹ .

۶۶- نسائم الاسحار ۴۹؛ آثار الوزراء ، ۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۲۱۶ .

۶۷- دستورالوزراء ، واعظ استرآبادی ۱۹-۲۰

شافعی و اصول اشعری . به قول هندوشاه نخجوانی «خواجه بغایت پاک اعتقاد و مسلمان دل بود و غم آخرت بیش از غم دنیا داشت» . این که نوشته اند : «وقتی بر دلش گذشت که محضری نویسد در کینیت زندگانی او با بندگان خدای تعالی و همه علماء و بزرگان دین گواهی خود بر آن محضر نویسند و آن محضر با او در خاک نهند»^{۶۸} - در صورت صحت - شاهدهی دیگر از چگونگی اندیشه‌های اوست . بسیاری از حکایاتی که درباره وی نقل کرده اند رنگ دینی دارد و احوال و رفتارش در این روایات از وی شخصیتی مذهبی می‌سازد پارساخوی که در اوج قدرت زندگی بقالان و عیش ایشان را آرزو می‌کند^{۶۹} .

نظام الملك نه فقط به آنچه معتقدست سخت پابندست بلکه مردی است متعصب و تنگ‌مشرب که جز اعتقادات مذهبی خود همه چیز را نفی و رد می‌کند و در مقام وزارت ، مصلحت‌ملك و ملت را دران می‌بیند که در نابود کردن پیروان دیگر - مذاهب اسلامی بخصوص شیعیان و اسماعیلیان بکوشند . زندگی علی او نیز تلاشی است سی‌ساله در راه تحقق پذیر کردن این اندیشه و رسیدن به این هدف . راست است که دران عصر تعصب شدید بر همه چیز سایه افکنده بود و هر کس به هر راهی می‌رفت دیگران را بر خطا می‌پنداشت . چنان‌که ناصر خسرو نیز ، با همه مقام بزرگی که در ادب و فرهنگ ما دارد، در معتقدات خود از تعصب شدید بری نیست . ولی فرق است میان کسی مانند او که در حقیقت با ایسانی قوی بر ضد قدرتهای

۶۸ - تجارب السلف ۲۷۷ ؛ دستورالوزراء ، خوندمیر ۱۶۷ - ۱۶۸

۶۹ - از جمله رك : سبکی ، طبقات الشافعية ۳/ ۱۴۱ ؛ تجارب السلف ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ؛

دستورالوزراء ، خوندمیر ۱۶۲ - ۱۶۳ ، ۱۶۴

روزگار می‌جنگید با نظام‌السلک که نه در منطقه‌ای محدود بلکه در مهمترین مسالک اسلامی آن عصر با برخورداری از همه وسایل قدرت و حکومت این تعصب را در حق مخالفان اعمال می‌کرد. آیا اگر اسماعیلیان و ناصر خسروها نیز می‌یافتند با مخالفان به همین نحو رفتار می‌کردند؟ بعید نیست.

نظام‌السلک شیعه و یا به تعبیر خود او «رافضیان» و اسماعیلیان را از نظر سیاسی و مذهبی دشمن آشتی‌ناپذیر مملکت و دین می‌شمرد و اینان را با مزدکیان و ختم‌دینان هم‌اصل می‌پنداشت. و همچنان که در همه عمر به دفع آنان کوشید در سر تاسر کتابش نیز هرجا فرصت یافته‌است آنان را گمراه شمرده و از هیچ‌گونه ناسزا و تهمت به ایشان خودداری نکرده‌است^{۷۰}. رفتار خواجه با فقهای شیعی در ری نموداری از شدت عمل او در این زمینه‌هاست. به این روایت توجه فرمایید:

«باز چون عهد کریم ملکشاهی بود سقاها الله رحمته نظام‌الملك ابوعلی حسن بن علی بن اسحق از سیر عقیده اینها آگاه بود همه را خوار کرد و در ری هر کس دعوی دانشمندی از اینها کردی چون حکا بابویه، و بو طالب بابویه، و ابوالمعالی امامتی، و حیدر زیارتی مکنی، و علی عالم، و ابوتراب دوریستی، و ابوالمعالی نگارگر، و جز اینها از رافضیان، همه را بفرمود تا بر منبرها بردند سرها برهنه کرده، بی‌حرمتی و استخفاف می‌کردند و می‌گفتند که: شما دشمنان دینید، سابقان اسلام را لعنت می‌کنید، و شعارتان شعار ملحدان است، ایسان بیاورید تا اگر می‌خواستند واگرنه ایسان می‌آوردند و از مقالت رفض بیزار می‌شدند»^{۷۱}. با این خشونت‌ها

۷۰- رك: سیاست‌نامه بخصوص ۲۶۰-۲۹۸

۷۱- کتاب‌النقض ۱۰۵، تألیف عبدالجلیل قزوینی رازی، تصحیح سید جلال‌الدین

روشن است که چرا نظام الملك شیعیان را نیز در ردیف گبران و یهودیان شایسته خدمات دولتی نمی‌داند.^{۷۳} قلسرو حکومت سلاجقه چندان بر شیعیان تنگ بود که حتی وقتی در عصر الپ ارسلان رسول خان سمرقند باشتباه نظام الملك را رافضی پنداشته و به مخدوم خود چنین گفته بود، «خواجه می‌توید: «با همه بی‌گناهی سی هزار دینار خرج کردم بی التماس و درخواست، و تسویغ و ادراری چند دادم تا این سخن به گوش سلطان نرسید»^{۷۴} چه ممکن بود الپ ارسلان او را به همان بلائی گرفتار کند که وزیر خود بر سر رافضیان می‌آورد. خواجه رفتار محمود و مسعود غزنوی و طغرل و الپ ارسلان را در راندن شیعیان از درگاه می‌ستاید^{۷۵} و بدین مناسبت مجالی می‌یابد که روایات فراوانی بر ضد رافضیان نقل کند^{۷۶} و به زعم او حتی قیام یعقوب لیث - که بر ضد خلیفه عباسی خروج کرده بود - می‌توانست رنگ شیعی و باطنی داشته باشد.^{۷۶}

در مقابل، رفتار نظام الملك نسبت به منجم الغزنوی^{۷۷} که در حضور خود مناظره‌ای میان او و فقها ترتیب داد و در نتیجه وی را به بیعت با اهل سنت و نظامیة بغداد دعوتش کرد^{۷۸} - از احترام وی نسبت به علمای اهل سنت حکایت می‌کند و در کتاب خود نیز فصلی به «پژوهش کردن و بر رسیدن از کار دین» اختصاص می‌دهد و ملک‌شاه را به تجلیل روحانیان و نشست و برخاست با ایشان و آموختن احکام شریعت و اجرای دستورهای دین سفارش می‌کند تا «هیچ بد مذهب و مبتدع او را از راه نتواند

۷۲ - سیاست نامه ۲۰۳

۷۳ - سیاست نامه ۱۲۴

۷۴ - سیاست نامه ۲۰۵-۲۰۳

۷۵ - سیاست نامه ۲۰۵-۲۰۸

۷۶ - سیاست نامه ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴

۷۷ - تاریخ ادبیات در ایران ۲/۹۲۱

برد»^{۷۸}. خواجه در کتاب سیرالملوک محمود غزنوی و سیاست مذهبی تعصب آمیز او را - که با پیروان دیگر مذاهب با شدت تمام رفتار می کرد^{۷۹} - هر بار بنوعی تأیید می کند و در حقیقت شیوه مطلوب خود را بیان می نماید^{۸۰} و در حفظ تشکیلات دوره غزنوی و ادامه آن می کوشد و موفق می شود^{۸۱}. در نظر او «در همه جهان دو مذهب اند که نیک است و بر طریق راست اند: یکی حنفی و دیگر شافعی رحمة الله علیهما و دیگر همه هوا و بدعت است»^{۸۲}. شاید مذهب حنفی را نیز از آن روی نام می برد که ملک شاه حنفی بوده است و گر نه در مورد مدرسه محله کران اصفهان نیز - که سلطان برای تحصیل حنفیان و شافعیان ایجاد کرده بود - خواجه با وی اختلاف عقیده داشت و نمی گذاشت که نام امام ابوحنیفه را پیش از امام شافعی بنویسند^{۸۳}.

با این طرز تفکر روشن است که چرا نظام الملک پنج فصل طولانی از کتاب خود را، از فصل ۴۳ تا فصل ۴۷، به معرفی «بند مذهبان» مخصوص کرده است و بانگرانی از اوضاع می نویسد: «کشانی هستند که امروز در این دولت قربتی دارند و سر از گریبان شیعت بر کرده اند و از این قوم اند و در سیر کار ایشان می سازند و قنوت می دهند و دعوت می کنند و خداوند عالم را بر آن می دارند که خانه بنی العباس را بردارد و اگر بنده غطا از سر این دیگ برگیرد ای بسا رسوایی که از زیر آن بیرون

۷۸- سیاست نامه ۷۴، ۷۵، ۷۶

۷۹- رک: فرخی سینتالی ۱۶۸-۱۷۷، تألیف نویسنده این سطور، چاپ مشهد ۱۳۴۱

۸۰- سیاست نامه ۸۱، ۸۲، ۱۴۹

۸۱- تاریخ ادبیات در ایران ۱۱۹/۲

۸۳- تجارب السلف ۲۷۸

۸۲- سیاست نامه ۱۲۲

آید»^{۸۴}. با این مقدمات وجه نظر خواجه معلوم می‌گردد. در نظر او دوام دولت و آسایش خلق فقط در پناه مذهب شافعی میسرست و بر انداختن هر کس جز این بیندیشد موافق حق و عدالت. این که حق با او بود یا نه سخنی دیگرست. اما در هر حال این نظر کلی دینی و سیاسی وی را باید مورد توجه قرار داد آنگاه کتاب را در مطالعه گرفت.

نکته‌ای دیگر که بطور کلی در این کتاب قابل ملاحظه است نظر انتقادی خواجه است نسبت به اوضاع زمان. وی بسیاری از رسوم و احوال عصر خویش را نمی‌پسندد و از آنها انتقاد می‌کند. گاه می‌نویسد که امیران این زمانه «از بهر دیناری حرام باک ندارند که ده حرام را حلال گردانند و ده حق را باطل کنند و عاقبت را ننگرند»^{۸۵} و گاه می‌گوید: «و کیلی [خاص] اندر این روزگار سخت خلق شده است»^{۸۶} یا «امروز مرد هست بی هیچ کفایت که ده عمل در دست دارد و اگر شغلی دیگر پدید آید هم بر خوشتن زند و سیم بذل کند و بدو دهند و اندیشه نکنند که این مرد اهل این شغل هست یا نه و کفایت دارد یا نه»^{۸۷}. جایی دیگر از بی‌قدر شدن القاب سخن می‌راند که «کتر شاگرد ترکی یا غلامی که از او بد مذہب‌تر نیست و دین و ملک را از او هزار فساد و خلل است خوشتن را معین الدین و تاج الدین لقب کرده‌اند»^{۸۸} و در ضعف دستگاه قضائی مملکت سلجوقی می‌نویسد: «ملوک این زمانه اگر کمتر فراشی و رکاب‌داری را فرمایند که با عید بلخ و یا رئیس مرو به مجلس شرع

۸۵- سیاست‌نامه ۲۸

۸۴- سیاست‌نامه ۲۳۷

۸۶- سیاست‌نامه ۱۱۲

۸۷- سیاست‌نامه ۲۰۲

۸۸- سیاست‌نامه ۱۹۹ نیز رک: ۱۹۸، ۱۸۹

حاضر شو فرمائش نبرد و به دوجو سخن او فگیرد»^{۸۹}.
 آیا نبودن این تفصها بواسطه آن است که ملکشاه از او خواسته بود بی رسمیه
 را باز گوید^{۹۰} و یا وقتی در اواخر عمر قدرت مخالفان را روزافزون و دست خود را
 بتدریج از کارها کوتاه می دید چنین می نوشت؟ به عبارت دیگر آیا این اشارات از
 مقوله عیبجوییهاست که در روزگار ما نیز تا اشخاص برکنارند بر زبان می آورند
 همراه سخنانی دلپذیر، و چون به قدرت و مسند می رسند بدتر از آنچه را زشت
 می شردند مرتکب می شوند و در این طرف «میز» غیر از آن طرف هستند؟ بخصوص
 که نظام الملك در ملی سی سال وزارت اقتدار آمیز خود در پدید آوردن این اوضاع
 بی تأثیر نبود و یا نتوانسته بود آن را اصلاح کند. بعید نیست که در این سخنان
 انتقاد آمیز خواجه به وضع خود نیز نظری داشته است چه در خلال حکایت الپتگین
 و سبکتگین بکنایه می گوید: «مقصود بنده از این حکایت آن است تا خداوند عالم
 خلدالله ملکه را معلوم گردد که بنده نیک چگونه باشد و بنده ای که خدمتهای
 پسندیده کرده باشد و هرگز از او بخیاستی و بدعهدی نندیده باشد و ملک بدو استوار
 شود و بی او بر دولت مبارکش باشد به آزار اهل او نباید کوشید و سخن هر کس
 بزشتی بر وی نباید شنید»^{۹۱}. در مواردی نیز نیک اندیشی و خیرخواهی خود را
 بصراحت تأکید می کند: «سخنان بنده آن گاه خداوند عالم را ادام الله سلطته بیاد آید
 که ایشان (یعنی خرم دینان و بد مذهبان) عزیزان و بزرگان را در این چاه انداختن
 گیرند و آواز مبل ایشان به گوشها برسد و شر و فتنه ایشان آشکارا شود و مسلمانان

۹۰- سیاست نامه ۴

۸۹- سیاست نامه ۳۰۳

۹۱- سیاست نامه ۱۵۰

در بلا افتند و مملکت شوریده شود و دین در رخه افتد. آنگاه بداند که هر چه بنده گفت راست گفت و هر چه مسکن بود از نصیحت و شفقت دریغ نداشته است و شرط بندگی و هواخواهی بجای آورده است دولت قاهره را ثبت الله ارکانها»^{۹۲}.

*

نظام الملك بنیان مملکت داری را بر عدل و دادگستری استوار می داند و این نکته را بارها بصورت های گوناگون گوشزد می کند. رضای حق تعالی و قوت سلطان ملک شاه و صلاح لشکر و رعیت را به عدل و احسان می بیند و معتقدست که «ملك با كفر پیاید و با ستم و ظلم نیاید»^{۹۳}. رعیت را ربه ای می داند که تعهد آن با پادشاه است^{۹۴} و بصراحت تمام با ملک شاه می گوید: «و بر حقیقت خداوند عالم خلد الله ملكه بداند که اندران روز بزرگ جواب این خلاق که زین فرمان اویند از او خواهند پرسید و اگر به کسی حواله کند نخواهند شنید. پس چون چنین است باید که ملك این مهم به هیچکس باز نگذارد و از کار خلق غافل نباشد»^{۹۵}. «هیچ گناهی نیست نزدیک خدای تعالی بزرگتر از گنم پادشاهان و حق گزاردن ایشان نعمت ایزد تعالی را نگاه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستسکاران از ایشان کوتاه کردن»^{۹۶}.

تحقق بخشیدن به این اصل مهم همه جا مورد نظر خواجه است و راه های گوناگون می اندیشد که چگونه می توان بدین مقصود رسید. به سلطان سفارش می کند که

۹۲- سیاست نامه ۲۹۸

۹۳- سیاست نامه ۱۷، ۶۱

۹۴- سیاست نامه ۳۲

۹۵- سیاست نامه ۱۸، نیز رك: ۲۸

۹۶- سیاست نامه ۵۴

هفته‌ای دو روز به مظالم بنشیند و بی‌واسطه سخن دادخواهان را بشنود و رسم پیشینگان از ملوک عجم را یاد می‌کند که در جایگاهی بلند در صحرائی با اسب می‌ایستادند تا همه‌کس را توانستند دید و ستمکاران مانع باریافتن دادخواهان نمی‌توانستند شد. و یا پادشاهی که گوشش گران بود فرمود که متظلمان جامه‌سرخ پوشند تا میان خلق نمایان باشند و او آنان را ببیند^{۹۷}. از قول انوشیروان می‌نویسد که «چرا باید که در سرای من بر ستمکاران گشاده‌بود و بر ستم‌رسیدگان بسته باشد؟!»^{۹۸} و داستان زنجیر عدل او را می‌آورد^{۹۹} و عقیده عربین خطاب را نقل می‌کند که عمال چون بدانند «پادشاه آسان حجاب است هیچ‌کس بر رعیت ستم نتواند کردن و جز مال حق نتواند شدن»^{۱۰۰}. به تعبیر امروزی خواجه معتقدست که ملک‌شاه باید با رعایای خود هرچه بیشتر در تماس باشد «و سخن رعیت به گوش خویش بشنود بی‌واسطه» و از احوال و درد دل ایشان آگاه شود و دادشان بدهد تا «همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و هیچ‌کس نیارد بیدادی کردن و دست‌درازی کردن از بیم عقوبت»^{۱۰۱} و ملک پایدار بنامش در عین حال آنچه خواجه برای جلوگیری از انبوه شدن متظلمان برادرگاه دستور می‌دهد تدبیری است دیگر از جلوه‌های سیاست مملکت‌داری او، در این باب چنین می‌گوید: «همیشه خلقی بسیار از متظلمان به درگاه مقیم باشند و هرچند قصه را جواب می‌بایند نمی‌روند و هر غریبی و رسولی که بدین درگاه می‌رسد و این فریاد و آشوب می‌بیند چنان

۹۷- سیاست‌نامه ۱۹-۲۰، نیز رک: ۲۸

۹۸- سیاست‌نامه ۴۹

۹۹- سیاست‌نامه ۵۰

۱۰۰- سیاست‌نامه ۷۵

۱۰۱- سیاست‌نامه ۱۹

پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم رود بر خلق. این در برایشان در باید بست تا همه حاجتهای شهری و فاحیتی جملہ کنند و برجایی نوبند و پنج تن به درگاه آیند و این سخن بگویند و حال باز نمایند و جواب بشوند و مثال بستانند... تا این آشوب بیهوده و فریاد بی اصل نباشد» ۱۰۲.

بدیهی است همه کارها را ملکشاه بتنهایی نمی توانست تعهد کرد. بار مسؤلیت وزیر نیز سنگین است و «صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بست باشد» ۱۰۳ زیرا «سر همه عاملان و متصرفان» اوست و باید مردی باشد نیکو اعتقاد، حنفی یا شافعی، پاکیزه، کافی، معامله دان، درست قلم، پادشاه دوست و اگر وزیرزاده باشد نیکوتر و «هر آنگاه که وزیر بد باشد و ظالم اعمال همه همچنان باشند بلکه بتر» ۱۰۴.

برای استقرار عدالت در مملکت نظام الملك به وظایف همه مأموران حکومت توجه دارد و در هر باب نظر خود را بیان می کند. ~~برای عاملان~~ یعنی مأموران وصول عواید دولت، باید با مردم نیکویی رفتار کنند و «جز مال حق نستانند و آن نیز به مدارا و مجاملت» و در موقع برداشت محصول تا مردم مستاصل و آواره نشوند و اگر عاملی جز این رفتار کند باید او را «به کسان شایسته بدل کند و اگر از رعیت چیزی زیادت سته باشد از وی باز ستانند و به رعیت باز دهند... و او را معزول کنند و نیز عمل نفرمایند تا دیگران عبرت گیرند» ۱۰۵.

از رسمهای مهم روزگار خواجه یکی نیز رسم «اقطاع» بود. ترتیب پادشاهان

۱۰۳ - سیاست نامه ۳۰

۱۰۲ - سیاست نامه ۳۰۱

۱۰۵ - سیاست نامه ۲۹، ۳۰

۱۰۴ - سیاست نامه ۲۱۴، ۲۱۸

قدیم چنان بود که مواجب لشکریان را هر سالی چهاربار بصورت نقد از خزانه می‌پرداختند^{۱۰۶} اما در زمان سلجوقیان قطعه زمینی به اشخاص می‌دادند که بارث به فرزندان ایشان می‌رسید و این را اقطاع می‌گفتند. گاه نیز قطعه زمینی به کسی واگذار می‌شد که آن را آباد کند و نصف درآمدش را به خزانه سلطان بدهد و تا زنده است از آن استفاده کند و پس از مرگش زمین به سلطان برگردد. در زمان سلاجقه رسم اقطاع یعنی تیول موروثی رواج داشت^{۱۰۷} از این رو خواجه در فصلی به کار مقطعان پرداخته است که ایشان حق ندارند جز مالی که حواله دارند از رعایا چیزی بگیرند البته «بوجهی نیکو» و چون این مال ادا شد مردم به تن و مال و زن و فرزند ایستند. همچنین مقطعان نباید رعایا را از رفتن به درگاه سلطان و دادخواهی مانع شوند و هر مقطعی با مردم جزاین رفتار کند باید اقطاع را از او گرفت و عتابش کرد تا «دیگران عبرت گیرند»^{۱۰۸}. آنگاه داستان انوشیروان را مثال می‌آورد که «پادشاهان همیشه در حق ضعفا اندیشه داشته‌اند و در کار گماشتگان و مقطعان و غلامان احتیاط کرده‌اند از بهر نیک نامی این جهان و راستگاری آن جهان»^{۱۰۹}. بعلاوه نظام الملك معتقدست که هر دو سه سال غمان و مقطعان را تغییر باید داد «تا پای سخت نکند و حصنی نسازند... و با رعایا نیکو روند»^{۱۱۰} و در خلال داستان بهرام گور

۱۰۶ - سیاست‌نامه ۱۲۶

۱۰۷ - از افادات استاد مجتبی مینوی؛ نیز رک:

Lambton (Ann K. S.), The Evolution of the Iqtā' in Medieval Iran: Iran (Journal of Persian Studies), Vol. 5, pp. 41 - 50, 1967 .

۱۰۸ - سیاست‌نامه ۴۱، آقای مینوی نیز بدین معنی اشاره کرده‌اند.

۱۱۰ - سیاست‌نامه ۵۲

۱۰۹ - سیاست‌نامه ۵۱-۵۲

و راست روشن برخی از انواع پاپوش دوزیها و مردم آزاریهای عمال حکومت را در قدیم نشان می دهد^{۱۱۱}.

کار قضات نیز در نظر خواجه «مهم و نازک است از بهر آن که ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطند» و باید «هر یکی را از ایشان به اندازه او کفاف و مشاهرت اطلاق کنند تا او را به خیاطی حاجت نیفتد»^{۱۱۲} و «این قاضیان همه نایبان پادشاهند و بر پادشاه است که دست قضات قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که بکمال باشد». «همچنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می دارد و خرید و فروختها مرتب می دارد تا اندران راستی رود. و در همه چیزها که از اطراف آرند و در بازارها فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیاطی نکنند و سنگها راست دارند و امر معروف و نهی منکر بجای آرند و پادشاه و گماشتگان پادشاه باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده سلکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خرید و چنان که خواهند فروشند»^{۱۱۳}.

رساله علم اشائی

بعلاوه برای حصول این مقاصد بیداری و آگاه بودن سلطان ملکشاه را از آنچه در سلکت می گذرد ضروری می داند و ناگزیر به «صاحب خیران و متهیان» حاجت می افتد و در باب اوضاع آن عصر می نویسد: «واجب است بر پادشاه از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش پرسیدن و اندک و بسیار آنچه رود بدانستن. اگر نه چنین کند غیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستمکاری حل کند».

پس اشاره می‌کند که پادشاهان گذشته همه صاحب‌برید^{۱۱۴} داشته‌اند «تا آنچه رفته‌است از خیر و شر از آن باخبر بوده‌اند چنان که اگر کسی مرغی یا توبره‌ای گاه بتاحق استده باشد از کسی به مسافت پانصد فرسنگ پادشاه را خبر بوده‌است و آن کس را مالش فرموده‌است تا دیگران بدانسته‌اند که پادشاه بیدارست . و به همه جای کار آگهان گماشته‌اند و همه ستکاران را دستها کوتاه کرده‌اند و مردمان در امن و عدل به کسب و عمارت مشغول گشته‌اند»^{۱۱۵} . آنگاه بی‌درنگ می‌افزاید که این کار نباید به مردم صاحب‌غرض تفویض شود که از آن زیانها برخیزد^{۱۱۶} و نیز عقیده کسانی مانند الپ‌ارسلان را هم نقل می‌کند که به لزوم «صاحب‌خبر» معتقد نبود و می‌اندیشید که دوستانش به اعتماد دوستداری و یگانگی خوش به صاحب‌خبر وزنی نخواهند نهاد و دشمنانش با او دوستی خواهند گرفت و مالش خواهند داد . در نتیجه ناچار صاحب‌خبر همیشه از دوستداران سخن بد به سمع او خواهد رساند و از دشمنان سخن نیک . ولی عقیده خود را نیز بیان می‌کند که «صاحب‌خبر داشتن یکی از قواعد ملک‌است و آنچه چون آن اعتماد چنان باشد که بیاید در این معنی که گفتم دل مشغول نبود»^{۱۱۷} .

نکته باریکی که از نظر خواجه فوت نمی‌شود آن‌است که معیشت کسانی مانند مشرفان^{۱۱۸} و صاحب‌بریدان و خبر گزاران و دیگر مأموران حکومت باید تأمین

۱۱۴- صاحب‌برید : رئیس پیکان که مأمور اعلام وقایع شهر به سلطان بود (فرهنگ

فارسی)

۱۱۵- سیاست‌نامه ۸۰

۱۱۶- سیاست‌نامه ۷۹

۱۱۷- سیاست‌نامه ۸۸-۸۹

۱۱۸- در باب مشرفان و نارآنان ، رك: فرخی سیستانی ۳۲۳

باشد «تا ایشان را به خیانت کردن و رشوت ستدن حاجت نیفتد»^{۱۱۹} زیرا در غیر این صورت بر اساس گزارشهای نابجا و شبهت‌آلود ایشان هرکاری صورت گیرد بر خطاست. بعلاوه در هر خبری تأمل باید کرد «تا دروغ از راست پدید آید که شتاب زدگی کار ضعیفان است نه کار قادران»^{۱۲۰}. موضوعی که خواجه در خلال حکایت ورود الپتگین به زاولستان می‌نویسد - که وی به لشکریان خود فرمان داد: «هیچ کس مباد که چیزی از کسی بتاند الا به زر بخرد و اگر معلوم شود او را سیاست کنم» - هشدار می‌دهد که سپاهیان را از تعدی به مال مردم بازدارد و سرگذشت غلامی ترك از الپتگین که توبرهای گاه و مرغی بستم از مردم گرفته بود و الپتگین دستور داد او را به دو نیم کردند و بر سر راه پان توبره گاه و مرغ بیاویختند، داستانی است عبرت‌آموز^{۱۲۱}.

نظام‌الملک در گرداندن امور مملکت با تیر و بزم و دقایق سیاست آشناست و با سرانگشت تدبیر و چاره‌گری بسیاری از مشکلات را آید کرده‌است. در این جا چند مورد از آراء و شیوه کار او یاد می‌شود که تصونه‌ای باشد. یکی از اصول مهی که خواجه پیش چشم دارد آن است که يك تن را دو عمل یا بیشتر نباید داد همچنین يك شغل دو مرد را. زیرا در صورت اول از عهده بر نیاید و در مورد دوم «خانه به دو کدبانو نارفته ماند و ده به دو کسخدای ویران». آنگاه از کثرت مشاغل گروهی معدود و برخوردار در آن عصر انتقاد می‌کند که سبب شده‌اند «مردان کافی و جلد و شایسته و معتد و مجرب را محروم گذاشته‌اند و

۱۲۰ - سیاست نامه ۱۶۹

۱۱۹ - سیاست نامه ۷۸، ۸۰

۱۲۱ - سیاست نامه ۱۴۵، ۱۴۶

در خانه‌ها معطل نشسته و هیچ‌کس را اندیشه و تمیز آن نباشد که چرا باید که یکی مجهول و بی‌کفایت و بی‌اصل چندین شغل بر خویشتن نویسد و معروفی و اصینی و معتدی و کاردانی يك شغل ندارد و محروم و معطل ماند خاصه کسانی که بر دولت حق واجب گردانیده‌اند و خدمت‌های پسندیده کرده و شایستگی نموده. و در بیان زبان بی‌کار ماندن و عدم رضایت این‌گونه اشخاص و احتمال پیوستن آنان به مخالفان و کوشش ایشان در تبدیل اوضاع، داستانی از روزگار فخرالدوله دینسی و صاحب بن عبّاد مثال می‌آورد که چگونه «دبیران و متصرفان» و دیگر افراد - که معاششان مختل مانده بود - امید از مملکت فخرالدوله بریده آرزوی دولت محمودی را در دل می‌پروراندند. و از قول فخرالدوله خطاب به صاحب می‌نویسد: «چون دو عمل یا سه عمل یکی را فرمایی عیش بر متصرفان تنگ‌شود و عیب‌جویان و صاحب طرفان گویند که در شهر و مملکت ایشان مرد نمانده‌است که مردی را دو شغل فرمایند و بر بی‌کفایتی ما حمل کنند»^{۱۲۲}. بر اساس همین نظر نظام‌السلک معتقدست که خاندانهای قدیم و فرزندان ملوک را نباید محروم گذاشت و وجه معاش ایشان را باید فراهم نمود تا از ناراضیان گشته شود^{۱۲۳} چنان که در بکار - گماشتن فرزندان ترکمانان سلجوقی در جزو غلامان سرایی، «هرچند که از ترکمانان ملالی حاصل شده‌است»، سفارش می‌کند زیرا «در ابتدای دولت خدمتها کرده‌اند و رنجها کشیده و از جمله خویشانند» بعلاوه از این طریق می‌توان هم از خدمتشان بهره برد و هم «آن نفرت که ایشان را در طبع حاصل شده‌است زایل گردد»^{۱۲۴}.

۱۲۲- سیاست‌نامه ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱ - ۲۱۴، استاد مینوی هم این موضوع را مورد

۱۲۳- سیاست‌نامه ۱۷۹

بحث قرار داده‌اند.

۱۲۴- سیاست‌نامه ۱۳۱

چون دران روزگار عده‌ای «صاحب‌غرضان» از راه نفوذ در بانوان حرم سلطان ملک‌شاه مجال مداخله در کارها می‌یافتند عقیده‌ی خواجه به اقتضای زمان مبتنی است بر دور داشتن زنان از سیاست و حکایتها در این باب نقل می‌کند^{۱۲۵}.

برای استحکام بنیان حکومت ملک‌شاه، خواجه سفارش می‌کند که «باید تا مهمتی نبود از مجلس عالی چیزی ننویسند و چون نویسند باید که حشمتش چنان بود که کس را زهره آن نباشد که آن را از دست بنهد تا فرمان را پیش نبرد»^{۱۲۶} و نیز تأکید می‌کند که چاکران سلطان نباید مردم را به کیفرهایی که فقط به فرمان پادشاه وابسته است مجازات کنند و هر کس چنین کند «اورا مالش باید داد تا دیگران عبرت گیرند و خویشان را بشناسند»^{۱۲۷}.

دران روزگار سپاهیان صورت ارتش ملی نداشتند و سپاهیگری وظیفه‌ای ملی و اجباری نبود بلکه اکثر سپاهیان مزدورانی بودند که از این راه کسب معاش می‌کردند و مسکن بود دارای تزارها و ملیتهای مختلف باشند. از این رو سیاست خواجه بر اساس رسم و سنن آن عصر بر این است که «چون لشکر همه از يك جنس باشند از آن خطرها خیزد و سخت کوش نباشند و تخلیط کنند. باید که از هر جنس باشند». بعد وضع سپاه محمود غزنوی را مثال می‌زند که مرکب بود از ترك و خراسانی و عرب و هندو و غوری و دیلم و هر گروه مواظب دسته دیگر بودند و با هم اتفاق و ملغیان نمی‌توانستند کرد و در هنگام جنگ نیز به رقابت و هنجشی هر دسته می‌کوشید بیش از دیگران جلوه کند^{۱۲۸}.

۱۲۵- سیاست‌نامه ۲۲۶-۲۳۵، آقای مینوی نیز بدین معنی پرداخته‌اند.

۱۲۶- سیاست‌نامه ۹۱

۱۲۶- سیاست‌نامه ۹۰

۱۲۸- سیاست‌نامه ۱۲۸؛ نیز رك: قابوس‌نامه ۲۳۳، تصحیح نگارنده، تهران ۱۳۴۵.

نظام‌السلک به کار سپاه و تأمین معاش و مواجب لشکریان و دیگر مسائل مربوط کمال توجه را دارد^{۱۲۹} و در کتاب خود بارها بسناسبت از این نکات سخن می‌گوید زیرا معتقدست لشکر رکن مهم و تکیه‌گاه مملکت است و باید آن را تقویت کرد. از این رو وقتی به ملک‌شاه پیشنهاد کرده بودند که «جهان صافی است و جایی دشمنی و مخالفی نیست که مقاومتی تواند کرد و قرب چهارصد هزار سوار جامگی - خوار دارد و هفتاد هزار کفایت باشد و به هر وقت مهمی نامزد کند. دیگران را اجرا و جامگی احتباس باید کرد که هر سال چندین هزار دینار توقیر باشد و به اندک روزگار خزانه پر شود»، خواجه با این نظر مخالفت کرد و به سلطان گفت: «بایدی که بجای چهارصد هزار هفتصد هزار مرد بودی از بهر آن که چون مرد بیش بودی ولایت بیش بودی»^{۱۳۰}.

معرفت خواجه نظام‌السلک به روحیات و تمایلات و افکار مردم و طریق سلوک با آنان در خلال بسیاری از دستورهایی که می‌دهد آشکارست و به همین شیوه توانسته است مدتی دراز مملکتی بدان وسعت را اداره کند مثلاً از این قبیل است آنجا که می‌گوید: «هر که را ندیلمی فرمودندم باید که هیچ عمل نفرمایند که بحکم انبساط که بر بساط پادشاه دارد درازدستی کند و مردمان را رنج رساند»^{۱۳۱}. و نیز «این قوم که مجلس خاص را شایند باید که معدود باشند»^{۱۳۲}. و یا در فایده سالی

۱۲۹ - سیاست‌نامه ۱۲۶.

۱۳۰ - سیاست‌نامه ۲۰۹، استاد مینوی نیز این موضوع را نقل کرده‌اند.

۱۳۱ - سیاست‌نامه ۱۱۳ نیز رك: ۱۵۴

۱۳۲ - سیاست‌نامه ۱۵۳

دوبار پیش خواندن لشکریان و در حضور سلطان مال به ایشان رسانیدن می‌نویسد :
 «نه چنان که به خزانه حوالت کنند یا پادشاه را نادیده از آنجا بستانند چه آن‌اولتر
 که پادشاه از دست خویش در دست و دامن ایشان کند که از آن مهری و اتحادی در
 دل ایشان افتد و در هنگام خدمت و کارزار سخت‌کوش‌تر باشند و ایستادگی
 کنند»^{۱۳۳} . در ترتیب باردادن به ملک‌شاه سفارش می‌کند که «از تنگ‌باری پادشاه
 کارهای مردم فرو بسته شود و مفسدان دلیر شوند و احوالها پوشیده بماند و لشکر
 آزرده شود» زیرا «بر بزرگان و سران هیچ سخت‌تر از آن نباشد که به درگاه آیند و
 پادشاه را نادیده باز گردند»^{۱۳۴} . چنانچه کسانی که سلطان آنان را بر کشیده و بزرگ
 گردانیده است خطائی کند «اگر آشکارا با ایشان عتاب رود آب ریختگی حاصل آید و
 به بیار نواخت و نیکویی باز جای خویش نرود»^{۱۳۵} اولتر آن باشد که چون کسی
 خطائی کند در حال اغماض کرده آید . پس از آن او را بخوانند و بگویند که چنین و
 چنین کردی و ما از بهر آن که ~~پیران~~ ^{پیران} ~~گورده~~ ^{گورده} ~~خویش~~ ^{خویش} ~~دو~~ ^{دو} ~~فرود~~ ^{فرود} ~~نیاوریم~~ ^{نیاوریم} و بر کشیده خویش را
 نیفکنیم از سر آن در گذشتیم . پس از این خود را نگاه دارد و نیز چنین خطائی
 نکند»^{۱۳۵} . البته خواجه از پادشاه و کینر دادن به حد استحقاق هر کس و عفو بسوق
 نیز غافل نیست^{۱۳۶} . توصیه او در این که سلطان ملک‌شاه باید سفره گشاده داشته باشد
 و اندر خوانتهای نیکو نهادن تکلف کند و یا دکردن رسم طغرل سلجوقی و
 سخاوتمندی او در این باب و بیان گله چگلیان و ماوراءالنهریان از ملک‌شاه «که ما
 اندر این مدت که سلطان بیامد و برقت لقه‌ای نان بر خوان ایشان بنشکسیم»^{۱۳۷}

۱۳۴- سیاست‌نامه ۱۵۱ نیز رک: ۱۵۳

۱۳۳- سیاست‌نامه ۱۲۶

۱۳۶- سیاست‌نامه ۱۶۶، ۱۴

۱۳۵- سیاست‌نامه ۱۵۸

نوداری از این شیوه مردم‌داری نظام‌السلک است که معتقدست کدخدایی و همت و مروت و خوان و صلت سلطان باید هرچه بیشتر و نیکوتر باشد^{۱۳۷} همچنان که در نامه‌ای به فرزند خود نیز این نکته را با بسیاری دقائق دیگر گوشزد می‌کند که «الانسان عبید الاحسان»^{۱۳۸}. دستور دیگر او به پسرش در باب تقسیم ساعات شبانروز به کارهای ضروری گوناگون و حشرونشر باطبقات مختلف مردم و رعایت احوال آنان و برور و برفق هر چیزی را از ایشان وصول کردن^{۱۳۹} نیز از این مقوله است.

اگر داستان سه صتره زر بخشیدن خواجه بدفعات به مردی ترمه‌فروش - که به سه هیأت مختلف بر سر راه او آمد و حاجت خواست و نظام‌السلک او را باز شناخت^{۱۴۰} - راست باشد، نمونه‌ای است از سخاوت و حسن سلوک او با مردم و نیز هوشیاریش. این روایت که در تجارب السلف (۲۷۰) مذکور است طرز رفتار و چاره‌گریهای نظام‌السلک را نشان می‌دهد و یاد کردنی است: «چون از ساختن نظامیه فارغ شد خازنی دارالکتب به شیخ ابوزکریا خطیب تبریزی داد و او هر شب شراب خوردی و شاهد آوردی و امثال این حرکات. یکی از بواب مدرسه چنان که رسم است به خواجه مطالعه‌ای نوشت و حال شیخ ابوزکریا بنسود. خواجه گفت: من هرگز این معنی باور نکنم. پس در شبی از شبها متنکتر وار در مدرسه آمد و بر بام دارالکتب رفت و از روزن فرونگریست. شیخ ابوزکریا به همان معامله معلوم مشغول بود. خواجه هیچ نگفت و به‌خانه رفت و بامداد دفتر نظامیه بخواست و مشاهره و میاومه شیخ

۱۳۷ - سیاست‌نامه ۱۶۲، آقای مینوی نیز بدین موضوع پرداخته‌اند

۱۳۸ - رك: آثار الوزراء، ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۱۳۹ - آثار الوزراء، ۲۱۲، ۲۱۴

۱۴۰ - آثار الوزراء، ۲۰۸-۲۰۹

ابوزکریا مضاعف گردانید و براتها بفرستاد. موصل را گفت: شیخ را از من خدمت برسان و بگویی به خدای که من ندانستم که شیخ را اخراجات بسیارست و گرنه بدین قدر مشاخره و میاومه راضی نبودمی. شیخ ابوزکریا بدانست که خواجه بر حال او وقوف یافته است در خجالت افتاد و توبه نصوح کرد و دیگر بسر سر آن نرفت، چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار»^{۱۴۱}.

روانشناسی و آشنایی خواجه را با طبایع و نفوس و واقعیات زندگی آن زمان نیز از دستوری که به ندیمان می دهد می توان یافت: «ندیم ... باید که موافق پادشاه باشد و هرچه پادشاه گوید و کند زه و احسنت بر زبان راند و معلمی نکند که این بکن و آن مکن که پادشاه را دشوار آید و به کراهت کشد»^{۱۴۲}.

خواجه در کشورداری به عمران و آبادی کمال توجه را دارد. پادشاه را به عمارت جهان «از بیرون آوردن کاریزها و کنندن جویهای معروف و پلها کردن بر گذار آبهای عظیم و آبادان کردن دیمها و امزارعهها و بر آوردن حصارها و ساختن شهرهای نو و بر آوردن بناهای رفیع کل نیشگاههای بدیع» و بر شاهراهها ریاطها کردن و ساختن مدرسهها از جهت طالب علمان سفارش می کند^{۱۴۳}. به مسأله آبیاری و تقسیم آب رودها و کاریزها و چشمهها میان مردم «از سر انصاف و بر عادت قدیم» دقت مخصوص دارد زیرا «عمارت به آب است چون دران ظلم رود خیانت کرده باشد و برکت از جهان بکلی مرفوع گردد»^{۱۴۴}.

۱۴۱- نیز رک: دستورالوزراء، خوندعیر ۱۶۰ - ۱۶۱

۱۴۳- سیاست نامه ۱۴

۱۴۲- سیاست نامه ۱۱۴

۱۴۴- آثارالوزراء، ۲۱۵ - ۲۱۶

«عمادالدین کاتب اصفهانی در تاریخ دولت آل سلجوق می گوید که در قدیم عادت بر این جاری بود که مالیات بگیرند و آن را صرف لشکریان کنند و هیچ کس دارای اقطاع نبود»^{۱۴۵}. نظام السلك دید که اوضاع نواحی مملکت مختل است و از آنها مال زیادی حاصل نمی شود اراضی را میان لشکریان قسمت کرد و حاصل درآمد آنها را بابت مواجب به ایشان وا گذاشت. این امر داعی و محرض ایشان بر آباد کردن زمین شد و اندک زمانی نگذشت که املاک به بهترین حال و صورتی درآمد»^{۱۴۶}.

پاره‌ای دیگر از نوشته‌های خواجه از توجه او به مسائل اقتصادی حکایت می کند: از این قبیل است آنچه در ترتیب خزانه داشتن و قاعده و ترتیب «خزانه اصل» «خزانه خرج»^{۱۴۷} و یا در طرز نگاه داشتن حساب مال ولایتها و رسیدگی به خرجها و قبول یا رد آنها^{۱۴۸} و بررسی نرخ اجناس و ترازوها^{۱۴۹} و ضرب سکه‌ها و توجه دقیق به عیار آنها^{۱۵۰} نوشته است.

از شواهد دقت نظر و هوشمندی نظام السلك در گرداندن چرخهای سیاست کشور، توجه او به دقائق و جزئیات مسائل مختلف مملکتی است با وجود اشتغال وی به مهم امور. از آن جمله است موضوع غلام فرستادن از درگاه در مهات که بعضی فرمانان و بعضی بی فرمان می روند و «مردمان را رنجها می رسد و مالها می ستانند» بجای دوست دینار پانصد دینار، و لزوم بازداشتن آنان در حد فرمان^{۱۵۱}.

همچنین است ضرورت وجود پیک نشانیدن در راهها و خبررساندن^{۱۵۲}، و دقت در

۱۴۶- مجتبی مینوی

۱۴۵- نیز رك: سیاست نامه ۱۲۶

۱۴۸- سیاست نامه ۳۰۵

۱۴۷- سیاست نامه ۲۹۹

۱۵۰- آثار الوزراء ۲۱۵

۱۴۹- سیاست نامه ۵۶

۱۵۲- سیاست نامه ۱۱۰

۱۵۱- سیاست نامه ۹۳

سازو برگ و دیدار دو بست مرد یعنی مفردان بر درگاه^{۱۵۴}، و ساخته داشتن علف در منزلها برای موکب سلطان^{۱۵۵}، و احتیاط در کار نوبتیان و پاسبانان و دربانان در شب و روز^{۱۵۶}، و موضوع وصول حکمها و حواله‌های شفاهی سلطان ملکشاه به دیوان و خزانه. خواجه در مورد اخیر می‌نویسد: «پروانه‌ها می‌رسد به دیوان و خزانه اندر مهسات ولایت و اقطاع و صلوات، باشد که بعضی از این فرمانها در حال خترمی باشد و این کاری نازک است. اندر این احتیاطی تمام می‌باید. و باشد که گویندگان را نیز تفاوتی افتد یا چنان که باید نشنیده باشند. باید که این رسالت بر زبان یک تن باشد و این یک تن به زبان خویش گوید نه بنیابت. و شرط چنان باشد که هر چند که این فرمان برسانند تا حال آن دیگر بار از دیوان بر رأی عالی عرضه نکنند امضاء نیفتد و بر آن نروند»^{۱۵۶}.

ارتباط با ملوک اطراف و دیگر دربارها ایجاب می‌کند که خواجه فصلی در ملرز سلوک با رسولان و ترتیب کار ایشان بنویسد. وی فزون از این باب به نکات مهمی توجه می‌کند که از آن جمله است کسب اطلاع قلبی در باب سفیر و همراهان و مأموریت او و راهنمایی و پذیرایی وی در هر منزل و به خشودی گسیل کردنش زیرا «هر چه با ایشان کنند از نیک و بد همچنان باشد که با آن پادشاه کرده باشند که او را فرستاده باشد»^{۱۵۷}. و بعد حقیقتی را از روابط میان حکومت‌های آن عصر بیان می‌کند که غرض از رسول فرستادن «نه مقصود همه آن پیغام و نامه باشد که بر ملا اظهار کنند،

۱۵۴- سیاست‌نامه ۱۲۵

۱۵۳- سیاست‌نامه ۱۱۸

۱۵۵- سیاست‌نامه ۱۶۱

۱۵۶- سیاست‌نامه ۱۱۱. آقای مجتبی مینوی هم در این زمینه بحث کرده‌اند.

۱۵۷- سیاست‌نامه ۱۲۰

چه صد خرده و مقصود در سیر بیش باشد ایشان را» و بشرح می نویسد که رسولان در صدد بوده اند از هر چیز آگاه شوند و از جزئیات اوضاع مملکتی که بدان جا می روند و حقایق احوال و عادت پادشاه آن جا اطلاع یابند و در بازگشت به مخدوم خود خبر دهند. چه همه این اطلاعات هر قدر بظاهر بی اهمیت نماید، بکار خواهد آمد. «تا اگر وقتی خواهند که او را بدست آرند یا با او مخالفتی کنند و یا عیبی گیرند چون بر احوال او واقف شوند تدبیر کار او می سگالند و از نیک و بد بدانند و بواجبی بردست گیرند». آنگاه داستان گزارش رسول خان سمرقند را در باب رافضی پنداشتن نظام الملك می خوانیم که انگشتی بردست راست کردن خواجه توجهش را جلب کرده و چنین گمان کرده بود که او رافضی است و ممکن بود جان وزیر بر سر این کار برود. در پایان می گوید که در باب انتخاب و اعزام رسول تا چه حد باید دقت کرد و مردی را باید برگزید که «خدمت پادشاهان کرده باشد و در سخن گفتن دلیر بود و سخن بسیار نگوید و سفر بسیار کرده باشد و از هردانشی بهره ای دارد و حافظ و پیش بین بود و قد و منظر نیکو دارد...» ۱۵۸.

نظام الملك در باب «امیران عرب و کردان و دیلمان و رومیان و آن کسانی که در طاعت داری نوعهدند» می گوید: باید «هر کسی از ایشان فرزندی یا برادری به درگاه مقیم دارند چنان که اگر هزار نباشد به هیچ وقت از پانصد مرد کمتر نباشد و چون سالی بگذرد بدل ایشان بفرستند و اینها باز جای روند و تا بدل ایشان این جا نرسد این قوم باز نروند تا هیچ کس بسبب نوا (= گروگان) در پادشاه عاصی نتواند شدن» و همین نظر را در مورد کوهیان و مردم طبرستان و شبانکاره - که اقطاع و

نان پاره دارند - اظهار می کند ۱۵۹ .

دران عهد علاوه بر مأمورانی که آشکارا مسؤول رساندن اخبار به سمع سلطان بودند، جاسوسان نیز کاری مهم داشتند . خواجه می نویسد: «باید که همیشه به همه اطراف جاسوسان روند بر سبیل بازرگانان و سیاحان و صوفیان و دارو فروشان و درویشان و از هر چه می شنوند خبر می آرند تا از هیچ گونه احوال پوشیده نماند و اگر چیزی حادث شود بوقت خویش تدارک کرده آید . چه بسیار وقت بوده است که والیان و مقطعان و گماشتگان و امرا سر عصیان و مخالفت داشته اند و بر پادشاه بدسگالیده و چون جاسوسان در رسیده اند و پادشاه را خبر کرده اند در وقت بر - نشسته است و تاختن برده و ناگاه بر سر ایشان شده و ایشان را فرو گرفته و آن عزم ایشان باطل کرده . و اگر پادشاهی یا لشکری بیگانه قصد مملکت او کرده اند او کار خویش بساخته است و دفع آن بکرده . و از حال رعایا همچنین خبر داده اند از نیک و بد و پادشاهان تیسار آن پادشاه»^{۱۶۰} و مطالعات فریبی خواجه در کار سیاست در هر باب معتقد به میان روی است و ملک شاه را نیز به پیروی از این اصل دعوت می کند^{۱۶۱} و در کار جهاننداری مشورت و رای زدن را لازم می شمرد که «تدبیر یک تنه چون زور یک مرده باشد و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد ... و مشورت ناکردن در کارها از ضعیف رایی باشد» . و برای مشورت در سیاست مملکت دانایان و پیران و جهاندیدگان را شایسته می داند^{۱۶۲} .

بر روی هم نکته ای نیست که دران روزگار در باب ملک و ملت مورد اعتنا

۱۶۰ - سیاست نامه ۹۴

۱۵۹ - سیاست نامه ۱۳۰

۱۶۲ - سیاست نامه ۱۱۴ . ۱۱۶ . ۱۱۷ .

۱۶۱ - سیاست نامه ۳۰۵ - ۳۰۶

باشد و خواجه در کتاب ارجمند و پرمغز خود راجع به آن سخن نگفته باشد. علاوه بر این مردی که معتقدست «این جهان روزنامه ملوک است»^{۱۶۳} هرجا روایت و حکایتی از گذشتگان مناسب موضوع یافته آن را چاشنی کتاب کرده و از این راه هم داستانهای عبرت انگیزی در تایید آراء خود فراهم آورده و هم حلاوتی محسوس به کتاب خویش بخشیده است. بعضی از این حکایتها کوتاه است و بعضی مفصل تر و پاره‌ای از آنها روایات تاریخی است^{۱۶۴}. اکثر آنها چون داستان عمرو لیث نکات باریک و قابل تأملی از گردش روزگار در بر دارد چنان که امیر صفاری وقتی، پس از شکست از اسماعیل سامانی، دید سگی در تابه غذای او سر کرد و حلقه تابه به گردش افتاد و سرگردان می‌دوید به ننگهبانان گفت: «عبرت گیرید که من آن مردم که بامدادان مطبخ مرا چهارصد شتر می‌کشید و شبانگاهی سگی برداشته و می‌برد!»^{۱۶۵}. از جمله برخی داستانهای قابل ملاحظه سیاست‌نامه اینهاست: حکایت امیر ترک و معتصم^{۱۶۶}، حکایت بهرام گور و راست روشن^{۱۶۷} حکایت ملک عادل^{۱۶۸}، حکایت مستی علی نوشتگین^{۱۶۹}، حکایت دزدان کوچ و بلوچ^{۱۷۰}، حکایت سلطان محمود و عامل نافرمان^{۱۷۱}، حکایت عضدالدوله و قاضی ظالم^{۱۷۲}، حکایت سلطان محمود و قاضی ظالم^{۱۷۳}، حکایت

۱۶۳- سیاست‌نامه ۳۰۳

۱۶۴- سیاست‌نامه، رک: مقدمه مصحح ۲۱-۲۵

۱۶۵- سیاست‌نامه ۲۶

۱۶۶- سیاست‌نامه ۶۲-۷۳

۱۶۷- سیاست‌نامه ۳۰-۴۰

۱۶۸- سیاست‌نامه ۴۱-۵۱

۱۶۹- سیاست‌نامه ۵۶-۵۷

۱۷۰- سیاست‌نامه ۸۰-۸۸

۱۷۱- سیاست‌نامه ۹۰-۹۱

۱۷۲- سیاست‌نامه ۹۴-۱۰۴

۱۷۳- سیاست‌نامه ۱۰۵-۱۰۹

موسی و فرعون ۱۷۴، حکایت انوشروان و پیر سالخورد ۱۷۵، حکایت مأمون و دو
امیر حرس ۱۷۶، حکایت هارون الرشید ۱۷۷، حکایت عمر و زن درویش ۱۷۸، حکایت
موسی و میش آواره ۱۷۹، حکایت رئیس حاجی و سگ گرگین ۱۸۰، حکایت مسعود
ابن محمود و بدهکاری او ۱۸۱، و امثال اینها. البته از آوردن هر يك از این حکایات و
روایات خواجه مقصودی دارد چنان که با اشاراتی از این قبیل در نوشته او روبرو
می شویم: «و مانند این حکایات بسیارست. این قدر بدان یاد کردم تا خداوند عالم
بداند که همیشه خلفا و پادشاهان میش را از گرگ چگونه نگاه داشته اند و گماشتگان
را چگونه مالیده اند و از جهت مفیدان چه احتیاط کرده اند و دین اسلام را چه قوت
داده اند و عزیز و گرامی داشته» ۱۸۲.



از این همه گذشته نثر کتاب سیاست نامه ساده و روشن و زیباست. جمله ها
کوتاه است و خوش آهنگ. هر موضوعی در نهایت تمامی و وضوح بیان شده است،
نه چیزی زیاد دارد و نه کم و نمونه ای است کامل و خوب از نثری بلیغ. انشای آن
چندان با طراوت و زنده است که نه تنها از پس نثرها هر فارسی دانی هنگام مطالعه آن
از کله مفاهیم و مقاصد نویسنده باخبر می شود بلکه از روانی و شیوایی و استواری
نثر کتاب لذت می برد با آن که به قول شادروان ملک الشعرای بهار «این کتاب بسبب

- | | |
|----------------------------|--------------------------|
| ۱۷۴ - سیاست نامه ۱۶۳-۱۶۴ | ۱۷۵ - سیاست نامه ۱۶۷ |
| ۱۷۶ - سیاست نامه ۱۷۲ - ۱۷۶ | ۱۷۷ - سیاست نامه ۱۸۰-۱۸۳ |
| ۱۷۸ - سیاست نامه ۱۸۳ - ۱۸۵ | ۱۷۹ - سیاست نامه ۱۸۵ |
| ۱۸۰ - سیاست نامه ۱۸۵-۱۸۸ | ۱۸۱ - سیاست نامه ۳۰۲-۳۰۳ |
| ۱۸۲ - سیاست نامه ۷۳ | |

زوانی و لطافت عبارت و اهمیت عامی که داشته است دست‌بست گشته . . . و دستخوش بی‌رسمی کاتبان بی‌انصاف و ناستوار گردیده است و بی‌شک در عبارات و اصطلاحات آن دست‌برده شده و از صورت اصلی دورش ساخته‌اند» ۱۸۳ .

در روزگار ما که در نثر فارسی خوشبختانه با گرایش به سادگی خونی تازه و پر تپش جریان یافته است تأمل در سیاست‌نامه - گذشته از فواید مطالب آن - از نظر نویسندگی نیز سودبخش تواند بود . بدین جهات است که ما نیز بعد از مطالعه کتاب این پسر سیاست با او همدستان می‌شویم که «در این کتاب هم پنداست و هم حکمت و هم مثل و هم تفسیر قرآن و هم اخبار پیغامبر علیه السلام و هم قصص انبیاء و هم سیر اولیاء و هم حکایات پادشاهان عادل . از گذشتگان خبرست و از ماندگان سرست و با این همه درازی مختصرست و شایسته پادشاه دادگروست» ۱۸۴ .

فلامحین یوسفی

شورشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال هفتم علوم انسانی

۳۲۱-۳۲۲
۳۷۱-۳۷۲
۴۲۱-۴۲۲
۴۷۱-۴۷۲
۵۲۱-۵۲۲

۵۷۱-۵۷۲
۶۲۱-۶۲۲
۶۷۱-۶۷۲
۷۲۱-۷۲۲
۷۷۱-۷۷۲